

بطبع رسیده است بیت فوق بصورت :
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را کوش
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت
ضبط شده است.

آنچه مرا بر آن داشت که در مورد بیت مذکور دقت بیشتری بعمل آورم کلمه کوش بود که با وجود قدمت نسخ چندان معنی دلپذیر و قابل قبولی نداشت. چه، وقتی کلمه باش با آن معنی رسا و دلپسند وجود داشته باشد دلیل کتابت کلمه کوش در نسخ اقدم و اصیل و دقیق آنهم نسخی که قطعا از روی هم کتابت نشده و هر کدام از گوشه‌ای بدست آمده است، چیست؟! مضافاً اینکه جمال لبنانی شاعر معاصر حافظ که غزل او را تضمین کرده است، کلمه گوش را به کار برده است و این امر به طور قطع و یقین مشعر بر آن است که در زمان حافظ به احتمال قریب به یقین به جای کلمه (باش) کلمه (گوش) زبانزد بوده و اکثر مردم بیت را به صورت مندرج در تضمین میخوانده‌اند. چه در غیر این صورت دلیلی ندارد شاعری که از شدت علاقه بشعر شاعر معاصر خود، غزل وی را تضمین مینماید صورتی غیرمتعارف و شاذ را برگزیند و قوافی بند تضمین بیت مورد بحث را به تبع آن انتخاب نماید. برای مزید اطلاع عین بند تخمیس جمال لبنانی را که در مجله روزگار نو به وسیله علامه مرحوم مجتبی مینوی درج شده می‌آورد:

عاشقان را نبود صبر و دل و طاقت و هوش
مده ای شیخ مرا پند و بزن بانگ و خروش
که نگیرم من شوریده نصیحت در گوش
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را گوش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
(در مصراع دوم به نظر می‌رسد وزن اصح باشد. در مقدمه حافظ خانلری وزن جوش و خروش ضبط شده است)

اکنون باید دید که صورت صحیح کلمه کوش چیست. آیا به همین صورت موجود در نسخ چاپی انتقادی باید خواند یا به صورت «گوش» با گاف فارسی - که اعتقاد من بر آن است - باید تلفظ شود. بطور مسلم اگر تنها دو نسخه کهن با مختصات مشابه در دست بود و در یکی کلمه «باش» و در دیگری «کوش» با کاف عربی مضبوط بود و نسخ مؤید و مؤکد دیگر وجود نداشت، ناقد بصیر با توجه به طرز اداء حافظ و آشنا با تلفیق کلام وی، «باش» را برمی‌گزید. چه کلمه کوش با کاف عربی واقعاً محلی ندارد و بعیدالذهن می‌نماید. گزینش کلمه کوش با کاف عربی در حافظ های انتقادی از دو جا نشأت گرفته است: اول نسخ معتبر و اصیل و اقدم. دوم یکسان به کتابت در آمدن گاف فارسی و کاف عربی در متون قدیم. شاید کسانی که در طبع انتقادی خود کلمه «کوش» را اصیل دانسته‌اند تصور کرده‌اند که این کلمه از مصدر کوشیدن بمعنی جهد کردن و سعی داشتن است و ناچار بیت مذکور را به این گونه معنی کرده‌اند که: من اگر نیکو کارم و اگر زشت کردار، تو تنها مشغول کار و جهد خویش باش و به وضع من توجه مبذول مدار که هر کسی سرانجام همان می‌درود که در آغاز کشته است. یقیناً این توجیه در نظر ارباب ذوق صحیح بنظر نمی‌رسد و اگر کوش صورت دیگری نداشت و معنی دیگری برای آن متصور نبود، وجه مرجح همان کلمه «باش» بود که در بعضی نسخ قدیم نیز از آن یاد شده است.

بنابراین نظر مرحوم دکتر خانلری که در مقدمه حافظ



دکتر نورانی وصال

شرح یک بیت از حافظ

در غزل معروف حافظ بمطلع:
غیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را گوش
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت
در اکثر نسخ چاپی از جمله نسخه مصحح قزوینی - غنی بصورت:
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
آمده است.

در بعضی از نسخ خطی قدیم مانند نسخه طویقاپو مورخ ۸۲۲ و نسخه دکتر اصغر مهدوی مورخ ۸۲۱ و نسخه کتابخانه کوپرولو احمد مورخ ۸۱۱ و نسخه بریتیش میوزیم مورخ ۸۱۴ که به همت مرحوم دکتر خانلری در سال ۱۳۳۷ منتشر گردید بیت مزبور به صورت مشهور «خود را باش» مندرج است (صرفنظر از اختلافات جزئی در بیت مورد بحث که در نسخه طویقاپو «نیکم و اربد» و در نسخه کتابخانه عزت قویون اوغلو و نسخه کور کهپور نیکم اگر بد کتابت شده است) ولی در نسخه مصحح و انتقادی دکتر خانلری و نسخه یقین دکتر عیوضی - دکتر بهروز و نسخه اصیل و مورد توجه دکتر جلالی نائینی - دکتر نذیر احمد که عیناً از روی نسخه گور کهپور

انتقادی او باین صورت آمده مردود است. [شاید ابتدا -خود را گوش- ساخته . سپس چون این عبارت را که بمعنی (کوشیدن بسود خویش) است برای معاصران، مهجور و غیرمتداول دید . آنرا به (خود را باش) بدل کرده است و بالعکس.

اما با تفحص در متون کهن و جستجو در معانی گوش و گوش- داشتن، آشکار می شود که کلمه «گوش» با کاف فارسی اصح و ارجح است و شاعران پیش از حافظ و معاصران وی آنرا به وجوه گوناگون به کار برده اند. و معانی آن برای مردم آن عصر کاملاً آشنا و رایج بوده است. گویانکه امروز بسیاری از آن معانی مدرس شده و برای کشف آن باید به کتب لغت مراجعه کرد. درویش دهکی پس از حافظ در بیتی مخصوصاً کلمه گوش و گوش را به صورت گوشداری، بسیار زیبا برشته نظم کشیده است:

چو دُر غلام بناگوش همچو سیم توایم

به گوشداری ما گوش، چون یتیم توایم.

نویسنده در این موضوع مُصر نیست که حتماً حافظ کلمه گوش را بکار برده و کلمه «باش» را دیگران به جای آن گذاشته اند یا در قرون جدیدتر آنرا ساخته اند، بلکه اعتقاد دارد که صدی هفتاد نسخه بدلهای که در دیوان حافظ تا قرن دهم وجود دارد، تصرفاتی است که خود خواجه در غزل خویش کرده است و این خود بحثی مستوفی است و در این مختصر مجال شرح و بسط آن نیست. مثال زنده تغییراتی بود که در زمان حیات هر هفته مرحوم رهی معیری در غزلهای خود میداد و با تلفن و نامه و وسائل دیگر دوستان و نسخه برداران غزل خویش را آگاه می ساخت. امروز اگر خوانندگان محترم گلچرخ غزلهای مرحوم رهی را در مجلات مختلف که در

سالهای حیات وی منتشر شده است بررسی نمایند، بدین موضوع معترف و معتقد می شوند. به هر حال قصد این است که شاعری مانند حافظ با آن ذوق و ذهن حاد و احاطه به کلمات خوش آهنگ و دلپذیر و آشنا به تمام ریزه کاریهای ادبی با تعداد نسبتاً قلیلی غزل که از پانصد تجاوز نمی کند و با مقایسه عمر شاعری وی که تقریباً ماهی یک غزل از طبع فیاض شاعر صادر شده است و با دقتی که به نظر من به مرحله وسواس نزدیک بوده؛ بعید می نماید که ابیات وی دستخوش تغییرات و تصرفات فراوان به وسیله خود شاعر نشده باشد که از آن جمله شاید همین کلمه «گوش» و «باش» باشد که مورد بحث این مقاله است. نخست باید به این موضوع توجه داشت که کلمه گوش با کاف عربی در نسخ چاپی انتقادی، به هیچ وجه صحیح نبوده و باید به گوش با کاف فارسی تغییر یابد. چه همانطور که بحث گردید در قرون سالفه ک و گ در متون نظم و نثر یکسان نوشته می شده است. ثانیاً قرائن لفظی و معنوی در ابیاتی که از شعرای قرن ششم و هفتم و هشتم متضمن کلمه گوش، به جای مانده، همه دال بر آن است که گوش را با گاف فارسی باید تلفظ کرد. خود حافظ در دو بیت دیگر همین کلمه را با فعل داشتن بکار برده و با ایهام تناسب و مراعات النظیر روشن ساخته است که کلمه گوش با کاف فارسی است:

دل زناوک چشمت گوش داشتیم لیکن

ابروی کماندارت میبرد به پیشانی

ای ملک العرش مرادش بده

و ز خطر چشم بَدش، دار گوش

که مسلماً هیچ جای شکی برای تلفظ کلمه گوش باقی نمی ماند.

یا جمال الدین عبدالرزاق می گوید:

چشم من از خون شود از غم رواست

کز تو چرا گوش وفا داشتم

که صنعت مراعات النظیر را در آوردن چشم و گوش کاملاً به کار بسته است.

یا خواجه که نسبت به صنایع بدیعی مخصوصاً مراعات النظیر همواره در غزلهای خود توجهی بسزا دارد در ابیات زیر که از کتاب صنایع الکمال انتخاب شده به مناسبت کلمه گوش، همه جا چشم را به صور گوناگون بیان کرده است:

چو جام لعل تو نوشم کجا بماند هوش

چو مست چشم تو گردم مرا که دارد گوش

من همان لحظه که بر طلعتش افکنم چشم

گفتم این فتنه ندارد دل مسکینان گوش

دارم ز تو دل بستگی و مهر و وفا چشم

گفتم چه کنم گر تو نداری دل من گوش

در معنی و مفهوم گوش تا جایی که در تصفح و تورق دواوین و فرهنگنامهها مخصوصاً برهان قاطع و فرهنگ معین و لغتنامه، دقت به عمل آمد معانی مختلف ولی نزدیک به هم برای کلمه گوش و گوش داشتن و گاه با افعال معین دیگر، جلب نظر می کند. مرحوم دکتر معین در فرهنگ متمم خود کلمه گوش را در بیت حافظ به معنی

خود را پیا و مراقب خویش باش آورده است و چون در هیچیک از فرهنگهای موجود زبان پارسی توجه به ابیات خواجه نشده، معنی گوش تا حدی در پرده ایهام مانده است، در حالیکه در ابیات خواجه کلمه مزبور همه جا به معنی رعایت، نگهداری، توجه، محافظت، پاسداری، و مراقبت و مفاهیمی قریب به آن به کار رفته است و درست این معانی، نزدیک معنی گوش در بیت حافظ است.

البته ذکر این نکته لازم است که چون در بیت مورد بحث کلمه «گوش» بدون فعل آمده، تفسیر مرحوم دکتر معین شایان دقت است که متذکر شده است کلمه مذکور به صورت اسم فعل به کار رفته و به معنی توجه کن و مراقب باش باید گرفته شود. در هر حال کلمه گوش را با افعال معین: داشتن، ستدن، آمدن و کردن با استقصای مختصری در متون کهن و دواوین شعرا و فرهنگهای مختلف می توان یافت و به موارد استعمال آن واقف شد و چنانچه در مفاهیم آن دقت شود کلاً قریب المعنی هستند منتهی در هر مورد یکی از معانی مذکور قوی تر و رساتر است.

نخستین دیوانی که کلمه گوش با یکی از افعال معین مذکور بالا در آن به کار رفته دیوان دقیقی است که به وضوح به معنی مراقبت، آمده است:

تقدیر گوش امر تو دارد در آسمان

دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

در یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (که قطعاً از فردوسی

نیست) کلمه مزبور به معنای فوق استعمال شده است:

نیارد تن خویشتن داشت گوش

همانا که بروی شده زهر توش

بیا یوسف خویش را گوش دار

مدارش به هیچ آدمی استوار

در مورد خاص، در ویس و رامین به معنی انتظار داشتن آمده که قابل توجه است:

جهان را گوهر آمد زشتکاری

چرا زو مهربانی گوش داری
به معنی متوجه بودن و رعایت کردن در بیت مبارک‌شاه مروزی در لب‌الالباب، دال بر این مدعاست:

مل به گل از دیرباز داشت بسی اشتیاق

موسم گل چون رسید جانب مل گوش‌دار
و عیناً بمعنی فوق در تذکرة‌الاولیاء عطار نیز بکار رفته است:
«گفت در این دیه یک شبانه‌روز آب وقف است و مردمان این را گوش نمی‌دارند»

در معنی مواظب بودن در آثار منثور کراراً آمده است:
«نعلین پوشیدم و شیخ بر در دروازه گوش من می‌داشت بیرون آمدم
و با او برقم (شرح تعرف ج ۳ ص ۴)

در کلیل و دمنه به معنی نگهداشتن مؤید این معنی است:
«من تمامی بندهای تو می‌برم و هنگام فرصت آن نگاه می‌دارم و یک
عقده را برای گرو جان خود، گوش می‌دارم تا به وقتی برم که ترا از
فصد من فریضه‌تر کاری باشد» (کلیله مصحح مرحوم مینوی صفحه ۲۸۴)

و باز در تذکرة‌الاولیاء علاوه بر معنی رعایت کردن و متوجه
بودن بمعنی نگاهداشتن نیز به کار رفته است که با معانی مذکور
بسیار قریب است:

خانه پر عصا شد. یک مرید باز ایستاد و بر بایزید نرفت. گفت من
خویشتن را اهلیت آن نمی‌بینم که بر شیخ روم من عصاها گوش
میدارم (تذکرة‌الاولیاء چاپ لیدن)

به معنی محافظت کردن که یکی از معانی اصیل و مشهور و
نزدیک به مفهوم گوش در شعر حافظ است در این عبارت
تذکرة‌الشعراى دولت‌شاه سمرقندی کاملاً آشکار است:

«... او را (شمس تبریزی را) در کودکی در میان عورات گوش
میداشته‌اند که چشم ناهلی و نامحرمی بدو نیفتد»
با فعل معین آمدن در معنی توجه، در این بیت هفت پیکر نظامی قابل
دقت است:

پاس می‌داشتم به رای و بهوش

در خطای کسم نیامد گوش
(در فرهنگ آندراج به تصحیح دکتر دبیر سیاقی به اشتباه بیت
مذکور به فردوسی نسبت داده شده است)

با فعل معین داشتن در معنای فوق، باز در هفت‌پیکر مشاهده می‌شود:
سخنی خوشتر از نواله‌نوش

کی سخا سوی من ندارد گوش
(صفحه ۱۸ بیت ۹ هفت پیکر نظامی به تصحیح مرحوم وحید)
با فعل ایستادن به معنی انتظار داشتن در اسکندرنامه چنین آمده
است:

دختر اسکندر را گفت: ای ناجوانمرد چرا باز ایستادی که اینک
پدرم با لشکر خویش رسید. اسکندر گفت من خود به گوش پدرت
ایستاده‌ام تا او را با خویشتن ببرم. (اسکندرنامه نسخه شادروان
نقیسی به نقل از سبک‌شناسی مرحوم بهار).

در این ابیات از بوستان سعدی:
به چنگ آر و با دیگران نوش کن
نه بر فضله دیگران گوش کن

و در دیوان شمس:

خلقی نشسته گوش ما مست خوش مدهوش ما

نره‌زنان در گوش ما کای سوی شاه آ ای گدا
معنی «توجه» کاملاً واضح و هویداست.

همانطور که گذشت در دیوان غزلیات خواجو، معاصر حافظ، کلمه
گوش به معانی مذکور نظائر فراوان دارد و حتی در مثنوی همای و
همایون که به تازگی به تصحیح نیاز کرمانی منتشر شده است در
صفحه ۲۹۲ بیت ۶۳۹ در رسیدن شاهزاده همای با لشکر خویش و
پیغام فرستادن به مادر و پدر، این بیت ملاحظه می‌شود:
زبان برگشوندند کای شهریار

عنان دل ریش را گوش دار.
نکته قابل تعمق در شعر حافظ وجود کلمه گوش بدون فعل معین
است که به قول شادروان دکتر معین اسم فعل است (نقل از فرهنگ
معین).

یا می‌توان احتمال داد که فعل امر از مصدر گوشیدن بمعنی مراقبت
کردن و مواظب بودن و توجه داشتن باشد که با وجود مصدر
گوشیدن ظنی قریب به یقین است ولی چون تاکنون مصدر گوشیدن
را در متون کهن نیافته‌ام و از طرفی به امانت مرحوم دکتر معین و
دقت و تخصص وی اطمینان دارم امیدوارم که روزی به این مصدر با
معانی مذکور مواجه شوم؛ البته در فرهنگ معین به این بیت
فردوسی:

بگوشید چون من بجنبم ز جای

شما بر فرازید صنج و درای
برای این معنی بر طبق فهرست ولف استناد شده است ولی به نظر
می‌رسد کلمه به گوشید در صدر بیت صحیح نباشد و باید آنرا
بگوشید با کاف عربی خواند.

ولی در جایی دیگر فردوسی کلمه گوش را بظن قوی بهمین
معنی بکار برده است چه با اینکه معنی بیت روشن نیست به‌چوجه
گوش سرکوش بمعنی جهد در آن محتملی ندارد. بیت فردوسی از
روی نسخه موزه بریتانیا که بسال ۶۷۵ تحریر شده بدین صورت آمده
است:

اگر چرخ را گوش صدری بدی

همانا که صد ریش کسری بدی

در شاهنامه چاپ روسیه نیز بهمین صورت و با علامت استفهام
چاپ شده است لکن در نسخه قاهره مورخ ۷۴۱ بیت چنین است:
اگر چرخ را گوش مردی بدی

همانا که مردیش کسری بدی.
در شاهنامه چاپ بروخیم صفحه ۲۳۵۴ و ژول مل صفحه ۱۸۱۷ و
دکتر دبیر سیاقی چاپ دوم در سال ۱۳۳۴ صفحه ۲۰۳۹ بیت مزبور
بدین صورت تحریف شده است:

اگر چرخ را هیچ مدری بدی

همانا که مد ریش کسری بدی
(با استفاده از لغت‌نامه)

بهرحال با علم به اینکه در شعر حافظ کلمه گوش را به
معانی یادشده باید دانست؛ تا به دست آمدن مستندات دیگر از متون
کهن در اسم فعل بودن یا فعل امر بودن آن تامل و اندیشه بیشتر لازم
است. امیدوارم چنانچه دانشپژوهان اثری از گونه‌ای از این مصدر
در جایی مشاهده کردند مرا از کشف خود بی‌نصیب
نگذارند. انشاء‌الله

